

**Predigt zum 10. Sonntag nach Trinitatis („Israel-Sonntag“),
24.8.2025, Erlöserkirchengemeinde Düsseldorf (SELK),
Pfr. Gerhard Triebe**

Markus 12,28-34:

مرقس ۲۸:۲۳-۳۴

۲۸ یکی از علمای دین، که شنیده بود آن‌ها با هم بحث می‌کنند، نزد عیسی آمد. وقتی دید که عیسی پاسخ‌های خوبی داده است، از او پرسید: کدام حکم از همه بزرگ‌تر است؟ ۲۹ عیسی پاسخ داد: بزرگ‌ترین حکم این است: «بشنو، ای اسرائیل، خداوند، خدای ما، تنها خداوند است. ۳۰ و تو باید خداوند، خدای خود را با تمام دل، با تمام جان، با تمام فکر و با همه‌ی توان خود دوست بداری» (تثنیه ۴:۶-۵). ۳۱ حکم دوم این است: «همسایه‌ی خود را مانند خویشتن دوست بدار» (لاویان ۱۸:۱۹). هیچ حکمی بزرگ‌تر از این دو وجود ندارد. ۳۲ آن عالم دین به او گفت: درست گفتی، ای استاد! او یگانه است و هیچ خدایی جز او نیست. ۳۳ و دوست داشتن او با تمام دل و با تمام فکر و با همه‌ی توان، و محبت به همسایه مانند خویشتن، بسیار مهم‌تر است از همه‌ی قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های ذبح‌شده. ۳۴ وقتی عیسی دید که او با فهم سخن گفت، به او فرمود: تو از پادشاهی خدا دور نیستی. و دیگر کسی جرئت نکرد چیزی از او بپرسد.

بخش اول

ای جماعت عزیز، چه زیباست که اینجا – درست بعد از گفت‌وگوی پرتنش میان عیسی و الهی‌دانان یهودی – به تفاهمی می‌رسیم! در این صحنه، نه دو دشمن با جهان‌بینی‌های متضاد، بلکه عیسی و آن کاتب با اشتراکات بزرگ در ایمان خود روبه‌رو هستند. هر دو در این نکته هم‌نظرند که خدا وجود دارد و او به‌عنوان آفریننده‌ی ما بر زندگی ما حق دارد. هر دو به دنبال این هستند که دریابند هسته و اصل اراده‌ی خدا چیست.

تفاهم – چه مهم و ضروری است برای زندگی مشترک ما! زیرا جهان بسیار پیچیده است. به همین دلیل، در هر گوشه و کنار سوءتفاهم‌ها و مرزبندی‌ها به وجود می‌آیند. و در چنین شرایطی وسوسه‌ی بزرگی ست که انسان تنها در میان همفکران خود بماند و در «حباب» خویش جا خوش کند. آنجا انسان گمان می‌کند امنیت و پناه می‌یابد. آنجا احساس تعلق دارد. در آن فضا، «ما» و «دیگران» به وجود می‌آیند، و در برابر این «دیگران» حصارها و دیوارهایی از کلمات کشیده می‌شود، و با گذشت زمان همین «مرزبندی» تبدیل به واقعیت تازه‌ای می‌گردد. از زمان آخرین شورای عمومی کشیشان، در میان کشیشان ما – یا حتی میان اعضای جماعت و کشیشان – افرادی هستند که دیگر با هم صحبت نمی‌کنند. چند روز پیش، کسی که در غرفه‌ی اطلاع‌رسانی یک حزب برای انتخابات محلی ایستاده بود، برای تعریف کرد که چگونه یک رهگذر بدون هیچ‌گونه هشدار قبلی، با سخنانش چنان به او حمله کرد که بعضی‌ها می‌خواستند پلیس را خبر کنند. هر تلاشی برای وارد شدن به گفت‌وگو با او، بلافاصله از سوی او با صدای بلند و رفتاری پرخاشگرانه متوقف شد. حتی در جماعت خود ما نیز، در ارتباط با «پروژه‌ی ساخت خانه‌ی کشیش»، رسیدن به تفاهم درباره‌ی دیدگاه‌های متفاوت روندی دشوار است. زیرا اینکه انسان به‌طور عادلانه به سخن دیگری گوش دهد، پرسش‌ها و پاسخ‌ها را به‌طور منطقی بیان کند و برای درک متقابل تلاش نماید، به‌هیچ‌وجه امری بدیهی و خودکار نیست. اما اگر رسیدن به چنین تفاهمی در جایی که ما دارای پایه‌ای گسترده و مشترک هستیم – چه در ایمانمان

و چه در تلاش دموکراتیک برای خیر کشورمان و آینده‌ی فرزندانمان – تا این اندازه دشوار است، پس چقدر سخت‌تر خواهد بود وقتی پای منافع ملی و اقتصادی متفاوت یا مسائل دینی به میان می‌آید؟

بخش دوم

همچنین مرقس در انجیل خود بارها از گفت‌وگوهای پرتنش میان عیسی و الهی‌دانان یهودی گزارش می‌دهد. درست پیش از این، آن‌ها تلاش کرده بودند با پرسشی درباره‌ی اینکه آیا پرداخت مالیات به قیصر بت‌پرست روم درست است یا نه، برای عیسی دام پهن کنند. پس از آن، دیگران بحثی درباره‌ی فهم درست رستاخیز آغاز کرده بودند.

اما در این ملاقات میان عیسی و کاتب، روحی کاملاً متفاوت و صلح‌آمیز جریان دارد – چه زیباست! کاتب در واقع از «طرف دیگر» است، اما او نمی‌خواهد صرفاً حکم‌های گروه خود را بپذیرد، بلکه می‌خواهد نظر خود را بسازد. شاید این خود آغاز درک باشد: ترک تفکر قالب‌بندی‌شده، استفاده از آزادی اندیشه، و به پرسش گرفتن دستورات. با این نگرش، کاتب برای دیدگاه عیسی نسبت به امور، آماده و پذیرا است.

گام دوم در ارتباط برای فهمیدن این است: پرسیدن. او سؤال می‌کند و پیگیری می‌کند. اگر به این توجه کنیم، شاید متوجه شویم: ما خیلی کم سؤال می‌کنیم و خیلی زیاد قضاوت. پرسش کردن درها را به سوی درک باز می‌کند، در حالی که دآوری آن‌ها را می‌بندد.

عیسی به سؤال کاتب پاسخ می‌دهد: «کدام حکم از همه بزرگ‌تر است؟» (آیه ۲۸) با زبان خودم: «در اصل، چه چیزی اراده‌ی خدا را شکل می‌دهد؟» همانند عیسی، کاتب می‌خواهد با زندگی خود با این اراده‌ی خدا هماهنگ باشد. اما این امر بسیار پیچیده و دشوار است. او با همکاران متخصصش کتاب مقدس را دقیق مطالعه کرده و به بیش از ۶۱۳ حکم رسیده است! اما همه‌ی این‌ها نمی‌تواند به یک اندازه اهمیت داشته باشد.

در حقیقت، کلیسای مسیحی بیشتر این احکام را کنار گذاشته است. نه تنها قوانین مربوط به خوراک و طهارت دیگر برای ما الزامی نیستند، بلکه حتی ده فرمان را هم دقیقاً به همان شکل از یهودیان نگرفته‌ایم. مثلاً فرمان مربوط به سبت را اکنون ما به روز یکشنبه نسبت می‌دهیم، و در اینجا موضوع برای ما ممنوعیت کار کردن نیست، بلکه استفاده از آزادی‌ای است که خدا به ما داده تا در مشارکت و ارتباط با او زندگی کنیم. از فرمان منع ساخت تصویر هم کاملاً صرف‌نظر کرده‌ایم، چون در عیسی مسیح خود خدا تصویری از خویش به ما بخشیده است.

بنابراین روشن است که میان احکام، ترتیب و درجه‌ی اهمیتی وجود دارد. این را همچنین سرزنجی نشان می‌دهد که عیسی روزی متوجه فریسیان و کاتبان – دینداران نمونه‌ی آن زمان اسرائیل – کرد. او به آن‌ها گفت: «شما حتی برای چیزهای کوچکی مثل شوید، زیره و نعناع هم مالیات دهیک می‌پردازید؛ در این کار بیش از حد دقیق هستید. اما آنچه برای خدا از همه مهم‌تر است را نادیده می‌گیرید، یعنی عدالت، رحمت و ایمان» (متی ۲۳: ۲۳)

در اینجا هم عیسی به کاتب پاسخی کاملاً روشن می‌دهد، هرچند به جای یک حکم، دو حکم برترین را بیان می‌کند. تفسیر او از اراده‌ی خدا – همان‌طور که در تورات، پنج کتاب موسی، آشکار شده – بر پایه‌ی عقل و اندیشه است و همین باعث می‌شود سخنش برای همه پذیرفتنی باشد. عیسی پلی برای فهمیدن در برابر کاتب قرار می‌دهد و او نیز دوباره تأیید می‌کند. حتی بخشی از سخن عیسی را تکرار کرده و آن را پررنگ‌تر می‌سازد: محبت به خدا و محبت به همسایه بالاتر است از همه‌ی قربانی‌هایی که یک یهودی دیندار برای بخشش گناهانش به خدا تقدیم می‌کند. به این ترتیب، گفت‌وگو میان آن دو به مرحله‌ی قابل توجهی از تفاهم رسیده است.

دیگر بحث بر سر جدل‌های بی‌ثمر نیست. عیسی هم همین را احساس می‌کند. پاسخ ساده‌ی او تمام وجود انسان را از سر تا پا در بر می‌گیرد. پاسخی آن‌قدر روشن و بی‌ابهام است که پس از آن هیچ‌کس دیگر جرئت نکرد چیزی بپرسد (نگاه کنید به آیه ۳۴).

با این داستان کوتاه، کاتب نشان می‌دهد که میان دینداری یهودی و اندیشه‌ی خاص مسیحی، رسیدن به تفاهم امکان‌پذیر است. چه نقطه‌ی مثبتی است این، در برابر بسیاری از صحنه‌های دیگر! این ماجرا همچون درسی از امید جلوه می‌کند، درسی از امید در جهانی پر از تضادهای تند، پر خاشگری‌ها، دسته‌بندی‌های بسته و جدال‌ها. پس می‌بینیم که شدنی است! این خود نخستین نکته‌ی مهمی است که می‌توان از این دیدار میان عیسی و کاتب آموخت: ارزش دارد که وارد روندی سنجیده و منظم برای رسیدن به درک متقابل شویم. فریاد زدن بر سر دیگری، جدل‌کردن، تحقیر کردن، کنار زدن، و فقط بر خواسته‌های خود پافشاری کردن – همه‌ی این رفتارها مانعی در برابر روند تفاهم‌اند. در برابر این‌ها، انتخاب راهی دیگر، یعنی داشتن نگاهی متفاوت، خود یک فضیلت مسیحی است.

بخش سوم

اما البته موضوع فقط بر سر شکل و ظاهر نیست، بلکه به محتوای واقعی هم مربوط می‌شود. حتی اگر بهتر از نزاع و جنجال باشد، هماهنگی صرف، آن هم فقط به خاطر هماهنگی، کافی نیست. چنین چیزی دوام نمی‌آورد و پایدار نیست. تفاهم نیازمند داشتن نقطه‌ی مشترک و توافق در محتواست. به همین دلیل، عیسی در اینجا ابتدا «شیماع اسرائیل» را نقل می‌کند، اعتراف‌نامه‌ی ایمانی یهود، که یک یهودی دیندار تا امروز هم هر روز آن را می‌خواند: «بشنو، ای اسرائیل، خداوند، خدای ما، تنها خداوند است» (تثنیه ۶:۴). با این اعتراف، ما نیز تا امروز، بارها و بارها همراه با عیسی در کنار قوم یهود می‌ایستیم. اما عیسی بلافاصله روشن می‌سازد که این اعتراف تنها به معنای اذعان نظری به وجود خدایی نیست. این اعتراف دربرگیرنده‌ی یک رابطه‌ی شخصی است که بر اعتماد و محبت استوار است و تمام وجود انسان را در بر می‌گیرد: «خداوند، خدای خود را با تمام دل، با تمام جان، با تمام فکر و با همه‌ی توان خود دوست بدار» (آیه ۳۰).

پس این ایمان باید زندگی مرا شکل دهد. برای من باید بی‌رقیب و بی‌همتا مهم باشد آنچه خدایم را به حرکت درمی‌آورد، آنچه او را خوشحال یا غمگین می‌کند، آنچه آرزو دارد و آنچه از آن بیزار است – درست همان‌طور که در رابطه با عزیزترین انسان زندگی‌ام چنین است. این‌گونه دیگر موضوع همیشه فقط بر سر «من» نخواهد بود؛ نیازها و انتظارات من، معیارها و دیدگاه‌های من. من دیگر نمی‌توانم خدا را صرفاً در خدمت دآوری‌ها و هدف‌های خود قرار دهم. آیا این خواسته بیش از حد بزرگ است؟ به گمانم خدا محبت به خویش را برای ما بسیار آسان می‌سازد. چرا که او خود را همچون یک حاکم بی‌رحم نشان نمی‌دهد، بلکه هر روز ما را در آغوش محبت، مراقبت و برکت خود می‌گیرد.

اما اکنون عیسی این فرمان محبت به خدا را مستقیماً با فرمان محبت به همسایه پیوند می‌دهد: «همسایه‌ی خود را مانند خودت دوست بدار» (آیه ۳۱). این فرمان نیز برای کاتب کاملاً آشناست و او آن را تأیید می‌کند. اما این پیوند دادن دو فرمان، امری بنیادین و نو است. عیسی با این کار، به شکلی مقتدرانه تفسیر می‌کند که در اصل، اراده‌ی خدا چه معنایی دارد. محبت به خدا نمی‌تواند بی‌تأثیر باقی بماند. این محبت در رابطه با همسایه، در عشق ورزیدن به او، تأثیر می‌گذارد. نمی‌توانم بگویم به خدا ایمان دارم و مسیحی هستم و در عین حال قلبم را نسبت به نیازهای همسایه ببندم. همچنین نمی‌توانم بگویم به خدا ایمان دارم و مسیحی هستم و در

عین حال محبت خود به همسایه را تنها به افراد خاص، یا شاید گروه‌های خاصی از مردم محدود کنم. معیار محبت من به دیگران نباید این باشد که چقدر آن‌ها دوست‌داشتنی‌اند، چه کارهایی برای من انجام داده‌اند یا در زندگی‌شان چه کرده‌اند. بلکه معیار محبت من به دیگران باید تنها عشقی باشد که خودم به خودم دارم. آنچه برای خودم آرزو و امید دارم، باید به کسانی هم که در زندگی روزمره با آن‌ها سروکار دارم، منتقل کنم. اگر دوست ندارم دیگران پشت سرم درباره‌ام صحبت کنند، خودم هم این کار را نخواهم کرد. اگر نمی‌خواهم دیگران با پیش‌داوری با من برخورد کنند و مرا در قالب‌های خاص قرار دهند، خودم هم به همین شکل رفتار نخواهم کرد. خدا از من انتظار دارد که دیگران را دوست بدارم، زیرا او من و آن‌ها را به‌طور کامل و بدون هیچ‌گونه شرطی دوست داشته و هنوز هم دوست می‌دارد.

چه زیباست که عیسی توانست با کاتب به تفاهمی گسترده درباره‌ی آنچه در اصل اراده‌ی خداست برسد. و با این حال، انجیل هم‌زمان با جمله‌ای بسیار محتاطانه از عیسی پایان می‌یابد: وقتی عیسی درمی‌یابد که کاتب فهمیده است محبت به خدا و محبت به همسایه مهم‌ترین چیزها در ایمان هستند، و این مهم‌تر از همه‌ی قربانی‌ها در معبد است، او کاتب را مستقیماً به جمع شاگردان خود نمی‌پذیرد، بلکه تنها می‌گوید: «تو از پادشاهی خدا دور نیستی» (آیه ۳۴) چرا این احتیاط؟ زیرا شناختن اراده‌ی خدا و عمل کردن به آن دو چیز متفاوت‌اند. اگر به آنچه عیسی واقعاً منظور دارد از اراده‌ی خدا در اصل است، نگاه کنیم، می‌بینیم که ما بارها در عمل به اراده‌ی خدا شکست می‌خوریم؛ بارها خدا را از ته دل دوست نمی‌داریم، بارها اجازه نمی‌دهیم زندگی، افکار و رفتارمان توسط او هدایت شود، و بارها همسایه‌ی خود را مانند خودمان دوست نداریم. بله، شناختن اراده‌ی خدا یک چیز است، رسیدن به پادشاهی خدا چیز دیگر. و رسیدن به آن با رعایت همه‌ی احکام خدا یا حتی رعایت تنها دو حکم مهم، یعنی فرمان دوگانه‌ی محبت، ممکن نمی‌شود؛ هیچ‌کس از عهده‌ی آن برنمی‌آید. به پادشاهی خدا تنها از طریق مسیح می‌توان رسید، کسی که بسیار بیشتر از یک معلم قانون است. او چیزی کمتر از نجات‌دهنده‌ی ما، از همان خدای یگانه، نیست؛ کسی که از روی محبت به ما، خود را به‌طور کامل تقدیم می‌کند، حتی تا مرگ، تا ما نه تنها نزدیک پادشاهی خدا باشیم، بلکه واقعاً در آن پادشاهی وارد شویم. ما وارد این پادشاهی نشده‌ایم چون از کاتب انجیل بهتر بوده‌ایم یا خدا و همسایه‌ی خود را بیشتر دوست داشته‌ایم. درباره‌ی محبت به یگانه خدا، شاید حتی بتوانیم از بسیاری از یهودیان چیزی بیاموزیم. با این حال، می‌توانیم مطمئن باشیم و باقی بمانیم که خدا ما را پذیرفته است. اگر با دیگران از این نگرش برخورد کنیم، تفاهم امکان‌پذیر می‌شود. در مورد کاتب، این تفاهم با این آغاز شد که او نظر خود را شکل داد، پرسش کرد، از تفکر قالب‌بندی‌شده‌ی خود خارج شد، از آزادی اندیشه بهره گرفت و دستورات خود را به پرسش کشید. همان‌طور که عیسی برای او پلی ساخت، او برای ما هم پلی بنا کرده است تا مسیر همراهی با او را در پیش بگیریم. در نهایت، جوهره‌ی اراده‌ی خدا این است که ما وارد این پل شویم، از او پیروی کنیم و خدا و همسایه‌ی خود را دوست بداریم. آمین